

# حماسه تشیع ایرانی ترین رهبر



حشمتی علی جوان



حمید مایک‌سپید جوان



رمانده‌سور ایران



رمانده‌سور ایران

عاشقان و شیفتگان رهبر معظم انقلاب از اقصی نقاط کشور خودشان را به تهران رسانده بودند تا بتوانند در مراسم وداع با رهبر در مصلى و همچنین در حماسه تشیع میلیونی آقای شهیدمان حضور داشته باشند و دین خود را به امام شهیدی که عزت را برای مردم ایران به ارمغان آورد، ادا کنند. در کنار مراسم باشکوه بدرقه آقای شهیدمان و خانواده‌اش در تهران، در دیگر شهرهای کشور هم آیین تشیع نمادین برای بازماندگان از این وداع آخر برگزار شد تا آن‌هایی که به هر دلیلی از حضور در تهران و شرکت در مراسم بازمانده‌اند، بتوانند ارادت خود را به آقای شهیدمان ابراز کنند و با رهبر فرزانه نامش در تاریخ جهان ماندگار، وداع کنند.

**پرچم‌های سرخ انتقام**  
تشیع کنندگان همچون مقتدای مقتدر و مظلومان با صلابت و با شور و شعوری مضاعف به میدان آمده بودند.

مردمی که بغض ۱۲۰ روز فراغ را فروخورده بودند، حالا برای خلق حماسه‌ای به رنگ خون به میدان آمده بودند تا خونخواه رهبری باشند که همچون مولایش حسین علیه‌السلام در عین اقتدار مظلومانه و به دست شقی‌ترین خلق روی زمین به شهادت رسید. پرچم‌های سرخ‌رنگ یا لئارات الحسین، پرچم‌های سیاه‌عزا با پرچم مقدس میهن عزیزمان در دستان تشیع کنندگان فریاد خونخواهی رهبر مظلوم و آقای شهیدمان را به تصویر می‌کشید. نه گرمای هوا و نه سختی و طولانی بودن مسیر تشیع ذرهای خلل در اراده این مردم و فسادار ایجاد نکرده بود و هر چه به میدان آزادی نزدیک‌تر می‌شدی، بر سبیل خروشان جمعیت افزوده می‌شد. مردمی که اثبات کردند شایسته معبود شدن هستند؛ مردمی که ۱۲۰ شب است خیابان را رها نکرده‌اند تا حضور مقتدرانه‌شان در حمایت از نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، پشتوانه میدان نظامی و دیپلماسی باشد.

**شور توأم با شعور**  
حضور میلیون‌ها ایرانی عاشق برای بدرقه پیکر مقتدای شهیدشان حضور از جنس شور و شعور بود؛ شعوری آگاهانه از ملتی که در طول ۳۸ سال زعامت امام خامنه‌ای به بلوغ رسیده و به تعبیر امام شهیدمان معبود شده‌اند. مردمی که این بار از تمام وجود «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» را فریاد می‌زنند. مردمی که با آمریکا و اسرائیل «بدرکشتگی» دارند. به همین خاطر هم «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» و خونخواهی رهبر شهید و دیگر شهدا و گرفتن انتقام خون آن‌ها محور شعارهای جمعیت میلیونی تشیع کنندگان بود.

**تراکم باز هم شکست خورد**  
حضور میلیون‌ها عزادار و تشیع کننده رهبر شهید انقلاب تصاویری را ثبت کرد که تکرارش در طول تاریخ بعید به نظر می‌رسد. حضوری که دنیا را به حیرت واداشت و بی‌تردید بعد از این مسیر تاریخ و موازات قدرت در جهان و منطقه را تغییر خواهد داد. این حضور باشکوه با میلیون‌ها پرچم سرخ یا

بزرگمردی که در طول ۳۸ سال زعامت و رهبری، برگ‌های زرینی را ورق به ورق به دفتر سترگ تاریخ این سرزمین افزود و مکتب و تفکری را پایه‌گذاری کرد که تا همیشه پابرجا خواهد ماند و سنگ بنا و شبکه‌سازی حاکمیت ساختار کشور را به‌گونه‌ای تعریف کرد که حالا و ۱۲۰ روز پس از شهادتش همچنان با قوت و قدرت به مسیر خود ادامه می‌دهد.

**حضور همه اعضای خانواده**  
درست مانند رهبر شهیدمان که هم خودش فدای ایران و ایرانیان شد و هم خانواده و حتی نوه شیرخوار و ۱۴ ماهه‌اش را در این مسیر قربانی و فدا کرد، همگی با تمامی اعضای خانواده برای تشیع رهبر شهیدشان به میدان آمده بودند. حتی سالمندان، پیرمردان و پیرزنانی که با عصا یا سوار بر ویلچر در مراسم حضور پیدا کرده بودند، همچنان که نوزادی چندروزه در آغوش مادر برای وداع با رهبر شهیدمان در مراسم تشیع حاضر شده بود و تو را به یاد مجتبی سسه‌روزه و محمدمدلی ۲۲روزه از شهدای شیرخوار جنگ رمضان می‌انداخت. شهدایی که نشان دادند این مردم حتی شیرخوارانشان را هم در راه میهن فدا می‌کنند، همچنان که رهبر شهیدمان نوه ۱۴ ماهه‌اش را در راه دفاع از میهن فدا کرد.

**ابراز ارادت یک ایران در بدرقه ایرانی ترین رهبر**  
فقط پایتخت‌نشینان در حماسه تشیع میلیونی رهبر شهیدمان حضور نداشتند، بلکه بسیاری از

سیلان در حالت آماده‌باش قرار داشت و موب‌های پذیرایی و فرهنگی که عکس و پوستر رهبر شهید را میسان تشیع کنندگان توزیع و سرودهای حماسی مشهور این روزها را پخش می‌کردند. لحظه‌به‌لحظه بر تراکم جمعیت افزوده می‌شد. زن و مرد، پیر و جوان، با هر قشر و با هر ظاهر، همه با یک باور عمیق به این جمع می‌پیوستند؛ باور به اینکه «باید برخاست».

**به عشق رهبر**  
پیرزن خمیده‌ای در کنار جدول خیابان دماوند، یکی از مسیرهای تشیع، نشسته است. در یک دستش عصا و در دست دیگر عکس آقای شهیدمان را گرفته است. می‌گوید: «از ساعت ۵ صبح اینجا هستم. بعد از نماز دیگر خوابم نبرد. در حالت عادی محال است بتوانم این همه راه بیایم، اما امروز برای تشیع آقا هر جور بود خودم را رساندم».

موج جمعیت هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. خیابان دماوند تا چشم کار می‌کرد از جمعیت پر شده بود و نمی‌توانستی ابتدا و انتهای این سبیل عظیم و خروشان را پیدا کنی. به یاد نمازهای عید فطر و مراسم‌هایی می‌افتی که با حضور رهبر شهیدمان برگزار می‌شد؛ لحظاتی که همین سبیل خروشان جمعیت یک‌صدا فریاد می‌زدند «این همه لشکر آمده به عشق رهبر آمده». این بار هم این همه لشکر آمده بودند، به عشق رهبری که حالا گرچه جسمش در میامان نیست، اما یاد و خاطرش به‌عنوان ایرانی‌ترین رهبر ایران در سینه یک‌ایک ایرانیان تا ابد باقی می‌ماند.

**زرها چیدری**  
دور از انتظار نبود که مراسم تشیع رهبر شهید انقلاب به حماسه‌ای بزرگ تبدیل شود و فراندومی عظیم را به نمایش بگذارد. حماسه‌ای کم‌نظیر که دنیا را به حیرت واداشت و یک‌بار دیگر شکست مفتضحانه ترامپ و سیاست‌های آمریکا و غرب را با حضور میلیون‌ها ایرانی برای وداع با ایرانی‌ترین رهبر تاریخ کشور به تصویر کشید. حماسه‌ای با میلیون‌ها پرچم سرخ، با شعار «یا لئارات الحسین» و فریادهای «انتقام، انتقام» مردمی که از خون رهبر شهیدشان نمی‌گذرند و به خوبی می‌دانند برای گام برداشتن در مسیر اعتلای میهن و برای گرفتن انتقام آقای شهیدمان «باید برخاست».

ساعت حوالی ۶ صبح و خورشید روز ۱۵ تیرماه، خورشید از منتهای مشرق سرش را بالا آورده بود تا حماسه کم‌نظیری را که قرار بود در ادامه روز خلق شود، به نظاره بنشیند. هر چند هنوز تا آغاز رسمی مراسم تشیع دقیقی باقی مانده بود، اما مردم معبود شده کم‌کم در مسیر تشیع جمع می‌شدند. انگار پایتخت‌نشینان می‌خواستند از آخرین لحظاتی که رهبرشان در کنارشان و در شهرشان حضور دارد، بیشترین بهره را ببرند و در هوای حضور مقتدایشان کمی بیشتر نفس بکشند. همه چیز مهمانی حضور خیل عاشقان و تشیع کنندگان امام شهیدمان بود. از ماشین‌های آتش‌نشانی که هر چند دقیقه یک‌بار مه‌پاشی می‌کردند تا کمی از گرمای نیمه تیرماه بکاهند، تا اتوبوس اورژانس که در ضلع شمالی چهارراه

امپراتوری ایران آغاز کرد، به تصویر کشید. جنگی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را به شهید سیدعلی خامنه‌ای تبدیل کرد تا نامش برای همیشه در تاریخ ماندگار شود و دنیا رهبری را که یک‌بار دیگر به کشور ایران این رهبر بزرگ ایستاد و تعظیم کرد.

لائارات الحسین، مطالبه‌گری خون رهبر شهید انقلاب و بیش از ۳ هزار شهید جنگ ۴۰ روزه و همچنین شهدای جنگ ۱۲ روز فریاد می‌زد. مخبره تصاویر حماسه تشیع میلیونی قائد شهیدمان در رسانه‌های جهان یک‌بار دیگر شکست مفتضحانه ترامپ را در جنگی که علیه

می‌گوید: «آقا جان، قسمت نشد تو را از نزدیک ببینیم، حالا تابوت تو را می‌بینیم، برای ما دعا کن.»  
حرف‌هایی از مردم می‌شنوم که گویی نجوای حق است: «آقای شهیدم، راحت را ادامه می‌دهیم، دوستت دارم آقا جونم.»  
«سیدعلی جان، ما تو را دیر شناختم، ما را حلال کن.»  
«کاش ما فدای تو می‌شدیم، آقای غریب»  
این‌ها نه کلمات، که پیمان‌های خونینی هستند. این‌ها نشان می‌دهند که این وداع، یک وداع ساده نیست؛ این یک «عهد خونخواهی» است.  
پرچم‌های سرخ انتقام، در میان موج جمعیت، همچون رگ‌های خون در تن تهران می‌درخشند. این رنگ، سرخی خون رهبر شهیدی است که در «جنگ رمضان» به دست مفسدان جهان بر زمین افتاد، اما مردمش هرگز تسلیم نشدند. این پرچم‌ها، یادآور این حقیقت هستند که هر ذره از خون رهبر، بذریک بر خاستن بزرگ‌تر است. هر پرچم، یک چشم بیدار است که با ظلم می‌جنگد. مردم با این نمادهای سرخ به جهان می‌گویند: «ما فراموش نمی‌کنیم، ما انتقام حق را خواهیم گرفت.»  
رهبر شهید ما، که جوانی و پیری‌اش را در کلمه «حق» سپری کرد و هرگز در برابر ستم، مصلحت‌اندیشی نکرد، اکنون به سوی خدایش گام برمی‌دارد؛ اما تأثیر مکتب او بر باطن این سرزمین، تا ابد باقی خواهد ماند.  
در میان قاب‌های ماندگاری که از روز بدرقه آقای شهید دیدم و به جانم نشست، چشمم به عبارتی افتاد که حجت تمام قدم‌هایی بود که امروز به سوی حق برداشته شد: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِشْدَمَ مِنْ زُبُرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبُرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نَشَرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ» حدیثی از امام صادق علیه‌السلام به این معنا: مؤمن از پاره‌های آهن محکم‌تر است؛ پاره‌های آهن هر گاه در آتش نهاده شود تغییر می‌کند، اما اگر مؤمن بارها کشته و زنده شود دلش تغییری نمی‌کند.

جاده‌ها هموار نبود، اما عشق، او را به این وداع رساند. کمی دور‌تر، زنی را می‌بینم که با نگاهی مات و مهیوت، به تابوت می‌نگرد. او عکس فرزند شهیدش را در آغوش گرفته و گویی به همراه فرزندش، با «آقا» وداع می‌کند. او می‌خواهد به رهبرش بگوید: «ما داغداریم، اما بدان که امام ما، حسین بن علی زمان ماست.»  
صحنه‌ای که قلب را می‌درد، مردی است که فرزند خردسالش را بر شانه گذاشته و با تمام توان، به سینه می‌کوبد. اشک‌های او، نه تنها برای فقدان رهبر، که برای تمام رنج‌ها و آوارهای این یک‌سال جنگ و تجاوز به خاک ایران است. او رو به تابوت نگاه می‌کند و می‌گوید: «برو آقا... خسته ناشی... برو که می‌دانم با آقا، صاحب‌الزمان، باز می‌گردد.»  
دختران دانشجوی کشمیری را می‌بینم که چنان می‌گریند

که گویی آسمان بر سرشان فرو ریخته است. آن‌ها با صدای لرزان گفتند: «آیت‌الله خامنه‌ای رهبر ما هم بود! او رهبر تمام مسلمین و آزادگان جهان بود.»  
در جمعیت، چهره‌هایی را می‌بینم که از لبنان و فلسطین آمده‌اند. سوگوارانی که با دل‌هایی که برای از دست دادن این رهبر بزرگ می‌تپد، می‌گریند. برای آن‌ها، سیدعلی خامنه‌ای، تنها یک رهبر سیاسی نبود؛ او ستون مقاومت و امید تمام مظلومانی بود که در سایه استکبار زندگی می‌کردند.  
من در لابه‌لای این جمعیت، میان آدم‌ها راه می‌روم. هر کسی، داستانی برای گفتن دارد. یکی می‌گوید: «دوازده ساعت است که از اهواز در ماشین هستیم، خستگی را حس نمی‌کنیم، فقط می‌خواهیم بر این تابوت بوسه بزنیم.» دیگری، که هشت ساعت از تبریز آمده، با صدایی لرزان

## تهران، نگین سرخ انتقام وداع با آقای جانفدای ایران

که در میان سوگ از دل‌تنگی سخن می‌گفتند و «یا لئارات الخامنهای» بر فراز سرها برافراشتند و این پرچم‌ها، نشان وفاداری و قدرشناسی به «رهبر شهید» است.  
میان این سبیل انسانی قدم می‌زنم. هوا بوی بارگاه بندگان مقرب خدا را می‌دهد. بوی اسپند عزا و گلاب در هم آمیخته و در تار و پود خیابان‌ها پیچیده است. در کوچه‌پس‌کوچه‌ها، صدای سینه‌زنی و اتحاد پیچیده صدایی که لرزه بر اندام تاریخ می‌اندازد. این تنها صدای سوگواری و عزا نیست، طنین یک انتقام است.

تابوت «آقای شهید» در میان این موج سرخ حرکت می‌کند. گویی جسم او از میان مردم رفته اما روح، مسیر و صلابت بی‌مانند او، قامت این جمعیت شده است. امروز، جهان برای نخستین بار ملتی را می‌بیند که در لحظه فقدان، نه به سقوط، که به اوج ایستادگی رسید. امروز، می‌توان با اطمینان گفت این واقعه تاریخی در هیچ کجای جهان تا کنون رخ نداده است.  
چشم در میان این دریای جمعیت می‌چرخد و هر کجا را که می‌نگرم، یک روایت تازه از عشق و سوگ می‌بینم. اینجا، مرز میان اندوه و صلابت، در هم شکسته است.  
در گوشه‌ای، پیرمردی را می‌بینم که چشمانش از شدت گریه سرخ شده، او با لرزش دست، تسبیحش را به انگشت می‌پیچد و در میان نجوایی که با بغض همراه است، می‌گوید: «آقا... چقدر تو عزیز بودی برای ایران. چقدر دل‌تنگ صحبت‌هایت هستیم.» او از روستای دور آمده؛ از جایی که

**دنیا عیوضی**  
دیروز تهران دیگر یک شهر نبود؛ تهران، قلب تپنده یک ملت سوگوار بود که در میانه یک وداع مقدس، ایستاد. انگار کن که خیابان‌ها را بالا می‌نگری؛ دیگر خیابانی نمی‌بینی؛ تمام آنچه هست، موجی است بیکران و خروشان که از نقطه‌به‌نقطه خاک ایران برخاسته تا برای آخرین بار، با کسی وداع کند که چهار دهه، هویت ایستادگی این سرزمین بود. دوربین‌های خبری از ارتفاعات، می‌کوشند این عظمت را ثبت کنند، اما کادرها کوچک‌اند؛ کادرها نمی‌توانند هیبت این عشق را در خود جای دهند. خیابان‌های تهران از دور دست‌ها، همچون «نگین سرخ انگشتری» بر دست تاریخ درخشید؛ نگینی که از رنگ پرچم‌های خونخواهی و از خون جگر مردم رنگ و جان گرفت.

تهران، دیروز چیزی فراتر از یک تشیع را نشان داد. تهرانی که همیشه با خون و فریاد، تاریخ می‌سازد؛ حالا در روزی که رهبرش را بدرقه کرد، حماسه‌ای جانانه و بی‌سابقه رقم زد. گویی دل تهران خون بود و با موج پرچم‌های سرخ، این خون را بر چهره تاریخ کشید تا نشان دهد که این سوگ، پایان یک مسیر نیست، بلکه آغاز یک برخاستن است.  
صدای مداحان، آسمان را می‌شکافت و نوحه‌هایی برپا شد که گویی از اعماق کرپلا برمی‌خاستند. شاعران، در میان این سبیل اشک، مرثیه‌هایی خواندند که کلماتشان از اندوه می‌لرزید.  
اینجا، معنای واقعی عاشقی را دیدیم. عاشقانی را دیدیم



حمید مایک‌سپید جوان